



نکاتی روش شناختی درباره فصل چهارم کتاب مطالعات قرآنی

پدیدآورده (ها) : اندرو ریپین؛ کریمی نیا، مرتضی
علوم قرآن و حدیث :: تحقیقات علوم قرآن و حدیث :: بهار 1383 - شماره 1 (ISC)
از 146 تا 157
آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/21077>

دانلود شده توسط : zahra mardani
تاریخ دانلود : 02/04/1397

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتال که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

نکاتی روش شناختی دربارهٔ فصل چهارم کتاب مطالعات قرآنی*

آندرو ریپین

(ترجمه مرتضی کریمی نیا)

mkariminiya @ yahoo.com



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

چکیده: در این مقاله، به بررسی آثار مؤلفانی می‌پردازیم که چالش‌های روش‌شناختی بنیادینی در برابر رهیافت ونزبرو در بررسی سنت تفسیر اسلامی و فرضیات وی در فصل چهارم کتابش، یعنی مطالعات قرآنی، درافکنده‌اند. پافشاری ونزبرو بر این‌که برای اثبات دعاوی تاریخی باید شواهد متن‌شناختی اقامه کرد و نیز این اعتقاد وی که متونی که شواهد تاریخی ارائه می‌دهند، خود ترکیبی فراهم آمده از اعتقادات و بیانات چندین نسل از مؤلفان‌اند، همواره با اعتراض عمومی مواجه بوده است. در نوشتار حاضر، برای روشن ساختن موضوع بحث، برخی جوانب و انتقادات مطرح شده در مقاله‌ای از عیسی بُلاطه (Issa Boullata) و کتابی از کیس ورستیخ (C.H.M. Versteegh) را بررسی خواهیم کرد.

* [این مقاله ترجمه‌ای است از:

Andrew Rippin, *Quranic studies*, part IV: Some metodological notes. *Method & Theory in the Study of Religion* 9i (1997) pp. 39-46.

آندرو ریپین، مؤلف این مقاله (منولد انگلستان، ۱۹۵۰)، اکنون شهروند کانادا و استاد مطالعات اسلامی در

دانشگاه ویکتوریاست. - م.]

کلید واژه‌ها: متون تفسیری نخستین، روش‌های تفسیر، مطالعات قرآنی، نظریه‌های جان وُزَیرو، ابن عباس.

۱. مقدمه

نظریه‌هایی که جان وُزَیرو درباره خاستگاه قرآن در کتاب مطالعات قرآنی مطرح کرده است،^۱ تمام اندیشه‌های دیگر او را در این کتاب تحت‌الشعاع خود قرار داده است. ظاهراً برخی که می‌دانند کتاب حاوی دیدگاه‌هایی متضاد با نظریه‌های مقبول و متداول است، کل کتاب را بی‌اهمیت دانسته، آن را صرفاً شاهدهی بر گمراهی شریک‌شناسی به حساب می‌آورند. شاید به همین دلیل، تأملات عمیق وُزَیرو راجع به شکل‌گیری سنت تفسیر در میان مسلمانان، که در فصل چهارم کتاب مطالعات قرآنی وی آمده است، چنان‌که باید و شاید، توجه محققان را به خود جلب نکرده است.

با این همه، از همین آغاز این نکته را باید روشن کنیم که تجزیه و تحلیل متون تفسیری از سوی وُزَیرو، امری جدا و بی‌ارتباط با نظریه کلی او درباره قرآن نیست. در واقع بخشی از ادله و شواهد او بر این نظریه که قرآن در جایگاه متنی موثق در جامعه اسلامی، تدریجاً تدوین یافته است، برگرفته از قدیم‌ترین متون تفسیری است. به نظر وُزَیرو، ادله و شواهد روشن این متون بر تعیین نهایی «متنی رسمی» و تکاملی همه جانبه در نظریات راجع به وثاقت این متن آسمانی (مانند اینکه استناد به قرآن در مسائل فقهی، پس از پذیرش کلیت این متن بر اثر تفاسیر فقهی رواج یافته است)، همه و همه بر این نکته اساسی دلالت دارند.

حتی اگر اهداف اولیه وُزَیرو در تحلیل این متون تفسیری چشم پوشیم، اهمیت کار او درباره این متون به جای خود باقی است. در مقاله حاضر اساساً به بررسی اهمیت این

۱. [پیش‌تر درباره این کتاب، دو معرفی در زبان فارسی انتشار یافته است: الف) ویلیام گراهام، «ملاحظات بر کتاب مطالعات قرآنی»، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، آینه پژوهش، س یازدهم، ش ۵، شماره پیاپی ۶۵، آذر - دی ۱۳۷۹، ص ۴۶-۵۳، ب) اندرو ریپین، «تحلیل ادبی قرآن، تفسیر و سیره: نگاهی به روش‌شناسی جان وُزَیرو»، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، پژوهش‌های قرآنی، س ششم، شماره پیاپی ۲۳-۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص

کار ونزبرو در مطالعات قرآنی، و نیز برخی چالش‌های به وجود آمده پس از انتشار کتاب وی پرداخته شده است. نگاهی به دو کتاب و مقاله جدید که واکنشی به اثر ونزبرو به شمار می‌آیند، کار ما را آسان خواهد کرد.

۲. اهمیت کار ونزبرو

شایسته است در آغاز بر یک نکته تأکید کنیم. تجزیه و تحلیل ونزبرو از بسیاری از متون تفسیری در فصل چهارم کتاب مطالعات قرآنی (۱۹۷۷) نخستین نگاه محققانه به این متون بوده است. بسیاری از تفاسیر در آن زمان مخطوط بودند و فهرست‌نگاران در ثبت و شناسایی برخی از آن‌ها به خطا رفته بودند. پس از انتشار کتاب، همه این تفاسیر (تا آن‌جا که من می‌دانم، بجز یکی دو اثر) مهم و قدیمی تحقیق و منتشر شده‌اند. نمی‌توان به طور کلی ادعا کرد که انتشار این آثار همگی به دلیل تأثیر مستقیم کار سترگ ونزبرو بوده است، اما این نکته درباره برخی از این تفاسیر صادق است. بنیانی بودن کار ونزبرو را از آن‌جا می‌توان دریافت که کسانی چون یوزف فان‌اس در کتاب کلام و جامعه در قرون دوم و سوم هجری (Ess, 1990-1992) بارها بدان ارجاع و استناد کرده‌اند.^۱

بجز این، پژوهش‌های دیگری نیز بر پایه روش و کار ونزبرو انجام گرفته است که در برخی از آن‌ها با به کارگیری چارچوب تحلیلی ونزبرو، کوشیده‌اند ماهیت بعضی از همان تفاسیر را روشن کنند و در برخی دیگر مبانی وی را در تحلیل منابع دیگر به کار بسته‌اند. فی‌المثل من خود مطالعات گسترده‌ای در باب متون مختلف منسوب به ابن عباس (ادامه مقاله را ببینید) انجام داده‌ام (Rippin, 1981: 15-25; 1983: 332-333)^۲؛ متنی راجع به نسخ قرآن از زُهری تصحیح و تحلیل کرده‌ام (Rippin, 1984: 22-43) که ونزبرو بدان اشاره

۱. فی‌المثل نگاه کنید به تحلیل‌های فان‌اس درباره سفیان ثوری (درج ۱، ۲۲۸-۲۲۷) و مقاتل بن سلیمان (ج ۲، ۵۲۸-۵۱۶).

۲. این دو مقاله و دیگر مقاله‌های آندرو ریپین که در پاورقی‌های دیگر به آن‌ها اشاره می‌شود، بعدها در کتاب زیر نیز به چاپ رسیده‌اند:

کرده، اما نتوانسته است آن را بررسی کند. بعدها کوشیدم در بازنگری همه‌جانبه تفسیری که ونزبرو به کلی نسبت می‌دهد، برخی از روش‌های تحلیل وی را به کار بندم (Rippin, 1994: 38-83).^۱ همچنین یکی از دوازده ابزار تفسیری در نظر ونزبرو، یعنی پدیده‌اسباب نزول را بررسی مجدد کرده، کاربرد آن در تفسیر به معنای عام را سنجیده‌ام (Rippin, 1985: 1-15). نورمن کالدِر در مقاله‌ای بسیار مهم با عنوان «تفسیر از طبری تا ابن کثیر» (Calder, 1993: 101-140) تحلیل‌های ونزبرو را در دوره تکوین تفاسیر—قرون سوم تا ششم هجری—به کار گرفته و روش و ابزارهای برخی از تفاسیر خاص در این دوره را بررسی کرده است. نمونه آخر، کریستوفر باک است که در تحلیل تفسیر بهاء‌الله، یعنی کتاب ایقان از روش ونزبرو در تفکیک ابزارهای مختلف تفسیری استفاده کرده است. (Buck, 1995)

با این همه، این فصل از کتاب ونزبرو، چالش‌هایی نیز ایجاد کرده است. من در این جا به نوشته‌هایی که پاره‌ای تصحیحات در اصل منابع یا برداشت مؤلف را یادآوری کرده‌اند اشاره نمی‌کنم، بلکه تنها آثاری را معرفی می‌کنم که در برابر مفروضات و رهیافت ونزبرو، چالش‌های بنیادی و روش‌شناختی درافکنده‌اند. البته آثار چندان زیادی در دست نیست که در آن‌ها مستقیماً به نام یا بخشی از فصل چهارم کتاب مطالعات قرآنی پرداخته شده باشد و در همان اندک نوشته‌های موجود نیز غالباً ایرادهایی روش‌شناختی مطرح شده است که میان کار ونزبرو و دیگر آثار مشابه در این حوزه مشترک است. همه بحث‌ها و ایرادات حول دو محور بوده است: نخست این دیدگاه ونزبرو که برای مدعیات تاریخی باید به دنبال شواهد و دلایل متن‌شناختی بود، نه اسنادی؛ و مهم‌تر از آن، این رأی او که این‌گونه متون ترکیبی از اعتقادات و بیانات تدوین‌یافته در نسل‌های مختلف‌اند. از این‌رو، در مباحث تاریخی، بر آن دسته از دعاوی تاریخی که

۱. [چکیده‌ای فارسی از این مقاله در مآخذ زیر آمده است: «تفسیر ابن عباس و نقدی بر زمان‌بندی متون نخستین تفسیری»، بولتن مرجع (۶): گزیده مقالات و متون درباره مطالعات قرآنی در غرب، به کوشش مرتضی کریمی‌نیا، چاپ اول، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۸۰، ص ۱۶۵-۱۶۷. م.].

صرفاً همراه با اسناد ارائه می‌شوند، نمی‌توان اعتماد کرد. بجز این‌ها، چند مسئله روش‌شناختی دیگر نیز مطرح که در ادامه بدان‌ها اشاره شده است.

۳. مسئله ابن عباس

شاید بهترین مثال در این موضوع، در اطراف شخصیت ابن عباس مطرح شده باشد. شهرت و اهمیت این عموزاده پیامبر که او را مهم‌ترین منبع روایات تفسیری مبدل ساخته است، دست‌کم از زمان گلدتسیهر^۱ و کتاب روش‌های تفسیر در اسلام (Goldziher 1952) او در کانون توجه تفسیر پژوهان قرار داشته است. ونزبرو چند متن منسوب به ابن عباس را بررسی کرده است که همگی ویژگی فقه‌اللغوی دارند. بنا به گفته وی، چهره ابن عباس دست‌کم این نقش را در تاریخ تکوین و تکامل تفسیر ایفا کرده که زبان قرآن را با زبان «اعراب» یکسان و همسو ساخته است (زبانی که گاه از آن اعراب بدوی می‌خواندند؛ گاه متعلق به شهرنشینان می‌دانند و گاه آن را به طور کلی مجازی می‌نامند). تعیین مردمی که زبانیشان از چنین قوام و استحکامی برخوردار بوده، عمدتاً در متون تفسیری به صورت موضعی آیدئولوژیک رواج یافته است.

استدلال به شواهد شعری در تفسیر قرآن و همسویی قرآن با زبان اعراب بدوی مبتنی بر برخی عناصر مقدماتی است؛ از جمله این‌که تثبیت قرآن در جایگاه متنی موثق و با حجیت، پیش از آن بوده است. این شیوه تفسیری نمی‌تواند با ابن عباس (متوفای ۶۸۷ میلادی / ۶۸ هجری) همزمان باشد، بلکه می‌بایست قرن‌ها پس از او رواج یافته باشد. انتساب این امر به ابن عباس به منظور بهره‌گیری از مرجعیت و اعتبار گذشتگان و وابستگی نسبی پیامبر صورت گرفته است؛ چه ابن عباس نامی است که همواره و همه جا با علم تفسیر گره خورده است.

۱. مقایسه مطالب وی در این کتاب با تحلیل‌های کلود ژیلپو در مقاله زیر سودمند است:

Claude Gilliot, Portrait "Mythique" d'Ibn 'Abbas. *Arabica* 32 (1985) pp. 127-184.

[پیشتر درباره ابن عباس، دو معرفی در زبان فارسی انتشار یافته است: الف) ویلیام گراهام، «ملاحظات بر کتاب مطالعات قرآنی»، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، آینه پژوهش، سال یازدهم، ش ۵، شماره پیاپی ۶۵، آذر - دی ۱۳۷۹، ص ۴۶-۵۳ (ب) آندرو ریپین، «تحلیل ادبی قرآن، تفسیر و سیره: نگاهی به روش‌شناسی جان ونزبرو»، ترجمه مرتضی کریمی‌نیا، پژوهشهای قرآنی، س نسیم، شماره پیاپی ۲۳-۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، ص ۲۱۷-۱۹۰-م]

عیسی بُلّاطه در مقاله‌ای^۱ (Boullata, 1991: 27-40) راجع به یکی از متون منسوب به ابن عباس، [یعنی «مسائل ابن‌ارزق»]، این فرض بنیادی و تزیرو را زیر سؤال می‌برد. بُلّاطه با بررسی چند نسخه خطی از مسائل ابن‌ارزق که احتمالاً از قرن یازدهم میلادی / چهارم و پنجم هجری‌اند، (Neuwirth, 1993: 233-250) ادعا می‌کند اخبار و روایاتی که ابن عباس را با مسائل زبانی و فقه اللغوی قرآن پیوند می‌زنند، بسیار کهن‌اند؛ اما روشن است که این مسائل به مرور زمان بسط و تفصیل فراوان یافته‌اند (و تعداد استشهادات لغوی بسته به پیدایش مباحث لغوی و زبانی جدید زیادتر شده است). با این همه، بُلّاطه این نکته مهم و سرنوشت‌ساز را مطرح می‌کند که: «به نظر ونزبرو، استناد و ارجاع واژگان غریب یا نادر قرآنی به مجموعه عظیم شعر عرب جاهلی، خود یک نوع روش تفسیری خاص است که بسیار متأخر از زمان ابن عباس پدید آمده است» (Boullata, 1991: 38). اما با وجود بسط بودن سنت تفسیری ابن عباس، بُلّاطه می‌گوید: «اگر تنها یک نفر را بتوان یافت که جرأت انجام دادن این کار را داشته (و یا چنین عملی قابل انتساب به او) باشد، او کسی جز ابن عباس، صحابی و سرعموی پیامبر اکرم (ص) نیست، زیرا از میان نخستین مفسران تنها او قرابت فامیلی با پیامبر (ص) داشته و از نفوذ و جایگاهی معتبر برخوردار بوده است.» (ibid) این گونه روایات تفسیری ابن عباس، از طریق «سنت شفاهی» به نسل‌های بعدی مفسران انتقال یافته است. به نظر بُلّاطه، صرف این‌که در هیچ یک از این متون تفسیری کهن، استشهاد به شهر عرب در تفسیر قرآن یافت نمی‌شود (که ونزبرو بر این نکته تأکید می‌کند). دلیل بر آن نیست که این روش تفسیری در آن دوره‌ها وجود نداشته است. «منی توان به دقت تعیین کرد که کدام یک از این استشهادات موثق و کدام یک جعلی‌اند، اما شواهد همه حکایت از آن دارند که شاید حجم کمتری از این گونه استشهادات وجود داشته که احتمالاً چندین نسل آن را

۱. «مسائل نافع بن‌ارزق، شواهد شعری به مثابه توضیحاتی روشن‌کننده در تفسیر قرآن» این مقاله اخیراً در کتاب زیر نیز انتشار یافته است:

به صورت شفاهی انتقال داده‌اند و سرانجام با تفصیل و افزوده‌هایی به صورت مکتوب در آمده‌اند (40, *ibid*).

«شاید» و «احتمالاً» دو فرض اساسی در روش‌شناسی بُلّاطه و همه تحقیقات تاریخی‌ای است که با قیاس و تشبیه سروکار دارند و بر چنین احتیالاتی تکیه می‌کنند. بُلّاطه معنا و لوازم کلی ادله و تزیرو را ناچیز می‌انگارد. بحث بر سر این نیست که در اصل، حجم محدودی از این‌گونه روایات موثّق‌اند یا نه؛ چه حتی اگر فرض کنیم که موضوع سخن این باشد، وقتی نتوان روایت موثّق را از غیر موثّق تشخیص داد، بجز یک ادعای بی‌اهمیت چیزی به دست نیاورده‌ایم. بُلّاطه سرانجام این رأی را اظهار می‌کند که «یگانه روش طبیعی» اعراب آن زمان در تفسیر متون همین شیوه بوده است. وی می‌گوید: «عرب‌ها تمایل دارند که در تأیید نظر خود ضرب‌المثل یا اشعاری را نقل کنند. این ویژگی عادت قدیمی اعراب است که ابن عباس هم لابد همین‌گونه بوده است». (38, *ibid*) اما در نظر و تزیرو، در پیدایش روش‌ها و ابزارهای تفسیری، هیچ امری «طبیعی» نیست. هر روش یا ابزار تفسیری نشانه نوعی نیاز مذهبی در زمان خود بوده است و در پس خود تاریخچه‌ای دارد.

شواهد چشمگیر به نفع نظریه و تزیرو و نظرگاه اصلی او در این زمینه را کلود ژیلیو با بررسی همه جانبه تفسیر طبری (د. ۹۲۳ م / ۳۱۱ هـ ق) نشان داده است. (Gilliot, 1990) یقیناً این نکته بسیار مهم است که طبری هم در قرن دهم میلادی / سوم هجری هنوز در پی اثبات جایگاه و ارزش زبان عربی و پیوند آن با قرآن است و این تفسیر عظیم او برای اثبات همین نکته پی‌ریزی شده است. پیوند دادن قرآنِ قدسی و الهی با زبان که پدیده‌ای دنیوی و غیر مقدس است، در فرهنگ عربی آن روزگار امر مقبول و چندان آسانی نبوده است. این مسئله معرکه آرا و، در میان عالمان آن زمان، سخت مورد بحث بوده است.

۴. تکوین دانش تفسیر

مقاله سابق الذکر عیسی بُلّاطه از این جهت اهمیت فراوان داشت که با دست گذاشتن بر

نقطه‌ای حساس، به ایضاح اصلی‌ترین آراء و ادله و نزبرو کمک می‌کرد. اما اگر از این مقاله بگذریم، به کتاب جدید انتشار دیگری بر می‌خوریم که به نزاع گسترده‌تری با نظریات و نزبرو درباره تکوین و تکامل دانش تفسیر می‌پردازد. در این کتاب، پاره‌ای از مباحث به گونه جزئی و به اختصار مطرح می‌شوند، اما مباحثی هم در آن هست که کانون نظریات و فرضیات و نزبرو را نشانه گرفته‌اند.

من اخیراً (در سال ۱۹۹۶) مقاله مفصلی (Rippin, 1995: 310-323) درباره کتاب دستور زبان عربی و تفسیر قرآن در نخستین سده‌های اسلامی، تألیف کرنیلوس ورسنیخ (Versteegh, 1993) منتشر کرده‌ام؛^۱ در اینجا قصد ندارم بحث خود را درباره محاسن و اشکالات این کتاب تکرار کنم. اهمیت اساسی کتاب در این است که ورستیخ به سراغ برخی از همان متون تفسیری رفته است که و نزبرو قبلاً بررسی کرده بود؛ اما بنا به اهداف خاصی که ورستیخ در کتاب داشته، وی این فرض را ضروری دانسته است که این منون تفسیری تماماً (یا دست‌کم تا حد زیادی) آراء و اندیشه‌های نویسندگان انتسابی خود را بیان می‌کنند. با آن‌که و نزبرو شواهد روشنی بر اضافات بعدی و تنظیم و تدوین مجدد این متون یافته است که نشانه‌تطور ابزارها و روش‌های تفسیری در طول زمان‌اند، ورستیخ بر آن است که این ابزارها و روش‌های تفسیری از ابتدا وجود داشته‌اند، زیرا وی نیز همچون بلاطه اعتقاد دارد که نخستین مفسران «به طور کاملاً طبیعی» تمامی ابزارها و مواد تفسیری را به کار گرفته‌اند؛ تنها فرق او با بلاطه در این است که تفسیر پژوهی وی، نه در باب مباحث لغوی در تفسیر، بلکه عمدتاً درباره مباحث نحوی است. مسئله اصلی ورستیخ در این کتاب این است که تقاسم معاصر یا پیش از کتاب سیبویه (د. ۷۹۳ م / ۱۷۸ ه.ق)، یکی از منابع اصطلاح‌شناسی نحوی عربی‌اند. وی برای آن‌که نشان دهد اعتقاد او بر این متون تفسیری امری صحیح است، می‌باید هم صحت

۱. معرفی فارسی کوتاهی از این کتاب با مشخصات کتاب‌شناختی زیر منتشر شده است: مرتضی کریمی‌نیا، «دستور زبان عربی و تفسیر قرآن در نخستین سده‌های اسلامی: نگاهی به کتاب کرنیلوس ورسنیخ»، گلستان قرآن، سال چهارم، ش ۱۰۷، ۱۵ بهمن ۱۳۸۰، ص ۳۷-۳۶؛ نیز در گلستان قرآن، سال پنجم، ش ۱۲۰، یکم مرداد ۱۳۸۱، ص ۳۳-۳۵ - م.]

انتساب این آثار و هم وثاقت تاریخی متون آن‌ها را اثبات کند. افزون بر این، مجبور است به دستکاری‌های متأخر، بازنگاری‌های مجدد این متون و سایر مسائل این چنینی اهمیت ندهد، که این امور همگی مؤید دیدگاه ونزبرو هستند.

موضع ورستیخ تنگنای تاریخ‌نگاری مربوط به صدر اسلام را به خوبی تصویر می‌کند. وی اعتقاد راسخ دارد که «اصلی‌ترین دلشغولی مؤمنان پس از وفات پیامبر اکرم (ص)، متن قرآن بوده است. این امر تمامی کوشش‌های آنان را به جدی گرفتن مسئله زبان سوق داده است و از همین روست که ما می‌توانیم شکل اولیه مطالعات زبانی (یا زبان‌پژوهی) مسلمانان را در نخستین تفاسیر قرآن سراغ بگیریم. تصویری که این دیدگاه از ظهور اسلام ارائه می‌کند با دیدگاه ونزبرو و دیگران اختلاف بنیادی دارد که معتقدند قرن‌ها طول کشیده است تا «اسلام» آن‌گونه که امروز در دست ماست به وجود آید و این موجود بالغ، خود محور و کاملاً متشخص یک باره سر از بیابان بیرون نیاورده است. از منظر ونزبرو، این تصور که پیامبر اکرم (ص) جامعه اسلامی را براساس یک کتاب آسمانی اداره می‌کرده و بلافاصله پس از وفات ایشان همه تلاش‌ها به فهم و تفسیر این کتاب معطوف شده و جامعه اسلامی براساس این کتاب تأسیس و تکوین یافته است، نه با مجموعه اسناد و مدارک در دست ما سازگار است و نه با الگویی که براساس آن، پیدایش نظام‌های پیچیده اجتماعی را، چه محصول ادیان باشند و چه معلول ایدئولوژی‌ها، می‌فهمیم.

یکی از عوامل مهم که زمینه‌ساز بروز این تفاوت مهم در فهم و روش محققان در حوزه تفسیر و تفسیرپژوهی شده، برداشت امروزی ما از موضوع و ماهیت «تفسیر» است (در این جا مُردم تفسیر مسلمانان از کتاب آسمانی‌شان است). در نظر ورستیخ، تفسیر در جستجوی امکان استفاده از قرآن برای انجام دادن اعمال دینی و تنظیم امور اجتماعی است (Versteegh 1993: 41). این تصور، که در تفسیرپژوهی سنتی دیدگاه متداول و رسمی به شمار می‌آید، تفسیر را فرایندی تقریباً جدا و بی‌ارتباط با حوادث جامعه می‌انگارد که درست هم‌زمان با آغاز اسلام به وجود آمده و موتور محرک آن، علاوه بر تدبیر و تقوای عالمان و تقوی بی‌طرفی و عدم تعصب مفسران (تا حدی که در

جوامع ماقبل مدرن امکان داشته) بوده است. آن چنان که از بیان ابن تیمیّه در مقدمه فی اصول التفسیر برمی آید، قدما نیز چنین نگرشی نسبت به مقوله تفسیر داشته‌اند. این رهیافت در نوشته ابن تیمیّه به خوبی تصویر و بیان شده است (وی فی المثل آرای تفسیری صحابه و تابعین را از نظر وثاقت چنان رده بندی می کند که هرچه از زمان پیامبر دور می شویم، اعتبار اقوال و روایات تفسیری کاهش می یابد). اما ونزبرو از منظری که می توان آن را «پست مدرن» نامید، تفسیر را فرایندی مرتبط با جامعه و بالاتر از آن، واکنشی نسبت به جامعه مفسر می بیند. در این جا دیگر نمی توان مفسران را چنان تصویر کرد که گویی دسته ای از عالمان در گوشه ای محصور برای خود نشستند و با کمک منابعی که در اختیار دارند، به دقت تمام در متن قرآن نظر می کنند تا معنای آیه را دریابند و سپس نتیجه تأملات آنان برای بهره برداری علمی عموم انتشار می یابد. به عکس، تصویری که نگرش ونزبرو ارائه می دهد، به مراتب درهم و پیچیده تر است. فشارهای زمانه و نیازهای جامعه محرک اصلی بوده و نتایج دلخواه از کوشش های تفسیری عالمان را جهت می داده است. بر این اساس، جامعه پیرامون مفسر زمینه یا سیاقی را فراهم می آورده است که راهبرد تفسیری وی نتایج خاص خود را بدهد. مهم تر آن که، در تفسیر پژوهی، تمام تفسیر از اهمیت برخوردار است.

در نگاه ورستیخ، دو نوع تفسیر داریم: یکی آن که محتوای مهم و جدی متن را به دست می دهد و دیگر آن که «شرح ساده» متن است. اما در سوی دیگر، ونزبرو معتقد است که تمامی این ابزارها و شیوه های تفسیری مهم و درخور توجه اند و هر یک از آنها در تکوین و پیدایش یک متن رسمی نقش اساسی داشته اند. هیچ گاه نمی توان اثری را تحلیل صرفی و نحوی کرد مگر آن که پیش تر اثبات کرده باشیم که آن متن یکپارچه است؛ به همین سان، تا وقتی صرف و نحو به ابزاری موجه و مجاز در تحلیل متون تبدیل نشده باشد، نمی توان به تحلیل صرفی و نحوی دست زد.

حتی در حوزه ای که ظاهراً امروزه «تفسیر پژوهی» خوانده می شود، کتاب ونزبرو مفاهیم و مسائلی جدی در باب چارچوب کلی این رشته مطرح کرده است. مسئله ونزبرو فراتر از افشاندن بذر شکاکیت نسبت به www.roshn.com است. هدف اصلی بحث این است

که از تکوین و تکامل نهضت‌ها در تاریخ بشری درک بهتری پیدا کنیم. این امر را می‌شود سرشت تفسیری وجود آدمی که از مجرای زبان می‌گذرد نیز دانست. با آن‌که این دیدگاه اکنون در مطالعات فرهنگی به طور کلی، حضوری پرهیمنه دارد، دانسمندان زیادی در حوزه مطالعات اسلامی آن را پی نگرفته‌اند.

منابع و مأخذ

- Boullata, Issa J. (1991). Poetry citation as interpretive illustration in Qur'ān exegesis: Masā'il Nāfi' Ibn al-Azraq. In Wael B. Hallaq and Donald P. Little (eds.), *Islamic Studies Presented to Charles J. Adams*, 27-40. Leiden: E.J. Brill.
- Buck, Christopher (1995). *Symbol and Secret: Qur'an Commentary in Bahá 'ulláh's Kitáb-i Iqán*. Los Angeles: Kalimat Press.
- Calder, Norman (1993). Tafsīr from Tabarī to Ibn Kathīr: Problems in the description of a genre, illustrated with reference to the story of Abraham. In G.R. Hawting and Abdul-Kader A. Shareef (eds.), *Approaches to the Qur'ān*, 101-140. London: Routledge.
- Ess, Josef van (1990-1992). *Theologie und Gesellschaft im 2. und 3. Jahrhundert Hidschra*. Volumes 1 and 2. Berlin: Walter de Gruyter.
- Gilliot, Claude (1985). Portrait "mythique" d'Ibn 'Abbās. *Arabica* 33: 127-184.
- (1990). *Exégèse, langue et théologie en Islam. L'exégèse coranique de Tabari (m. 311-923)*. Paris: Vrin.
- Goldziher, Ignaz (1920). *Die Richtungen der islamischen Koranauslegung*. Leiden: E.J. Brill.
- Neuwirth, Angelika (1993). Die Masā'il Nāfi' b. al-Azraq-Elemente des "Portrait mythique d'Ibn 'Abbās" oder ein Stück realer Literatur? Rückschüsse aus einer unbeachteten Handschrift. *Zeitschrift für Arabische Linguistik* 25: 233-250.

- Rippin, Andrew (1981). Ibn 'Abbās's al-Lughāt fil-Qur'ān. *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 44: 15-25.
- ——— (1984) « Al-Zuhri, *Naskh al-Qur'ān* and the problem of early *tafsīr* texts.» *Bulletin of the school of Oriental and African Studies* 47 pp. 22-43.
- ——— (1994) «*Tafsīr Ibn 'Abbas* and criteria for dating early *tafsīr* texts» *Jerusalem Studies in Arabic and Islam* 18. pp. 38-83.
- ——— (1985) «The exegetical genre *ashāb al-nuzūl*: a bibliographical and terminological survey.» *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 48. pp. 1-15.
- ——— (1988) «The Function of *ashāb al-nuzūl* in Qur'anic exegesis» *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 51. pp. 1-20.
- ——— (1995) «studying early *tafsīr* texts.» *Der Islam* 72ii pp. 310-323.
- Versteegh, Cornelius H. M. (1993) *Arabic Grammar and Qur'anic Exegesis in Early Islam*. Leiden: Brill (Studies in Semitic languages and linguistics 19).
- Wansbrough, John Edward (1997), *Qur'anic studies: Sources and methodes of scriptural interpretation*. Oxford: Oxford University Press, (London Oriental Series, 31.) XXVix 256 pp.